



دموکراسی در آمریکا

الکسی دو تو کوویل



دموکراسے در آمریکا

الکسی دو تو کویل



توانا
TAVANA

آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

for civic education



آموزش‌شکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

دموکراسی در آمریکا

Democracy in America

نویسنده: الکسی دو توکویل (Alexis de Tocqueville)

مترجم: آموزش‌شکده توانا (آموزش‌شکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

نقاشی روی جلد: Alexis de Tocqueville by
Théodore Chassériau (1819–1856)

© E-Collaborative for Civic Education 2018

e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آن ها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که مبشر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکررگویی و جوامعی شایسته سالار است که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارایه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارایه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وب نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارایه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموز، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارایه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گردآوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای حذف شده است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان در جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد.

سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

اکبر عطری

M. Memar Sadeghi

Akbar Attari

مقدمه

هیچ کتابی به اندازه کتاب کلاسیک دو جلدی الکسی دو توکویل، «دموکراسی در آمریکا»، این اندازه بصیرت‌های عمیق را نسبت به خصلت دموکراسی آمریکایی و ماهیت زندگی آمریکایی ارائه نکرده است. توکویل (۱۸۰۵-۱۸۵۹) اشراف‌زاده‌ای فرانسوی بود که بین سال‌های ۱۸۳۱ و ۱۸۳۲ در آمریکا سفر و سیاحت کرد و در پی این بود که تشخیص دهد در عمل چه درس‌هایی از دموکراسی آمریکایی می‌تواند برای اروپاییان مفید باشد؛ اروپاییانی که در مراحل اولیه انقلابی دموکراتیک بودند که جهان غرب را در قرن نوزدهم در نور دیده بود.

نخستین بخش از این گزیده‌ها درباره مشکلات همیشگی جامعه دموکراتیک «استبداد اکثریت» صحبت می‌کند. هرچند قانون اساسی آمریکا هر گونه حفاظت گسترده را برای آزادی بیان، مطبوعات و دین ارائه کرده است، توکویل به این نتیجه رسید که به نسبت کشورهای اروپایی - که هنوز تحت سلطه مستبدان بودند - در آمریکای عصر جکسون «کم‌ترین استقلال فکر و آزادی بحث و گفت‌وگوی راستین» وجود داشت. حتی مطلقه‌ترین پادشاهان، به گفته او، نمی‌توانند «همه نیروهای جامعه را در دست داشته باشند»، ولی اکثریتی از مردم - که جامعه باشند - می‌توانند وسوسه شوند و جار و جنجال به پا کنند و همه چیز را به دست بگیرند یا گرفتار نفی و طرد شوند.

می‌توان استدلال کرد که بیش‌تر فشارها برای هم‌سوشدن عموم مردم، که توکویل مشاهده کرده بود، بازتابی از سطح نسبتاً ابتدایی توسعه اجتماعی در آمریکای دهه ۱۸۳۰ بود؛ اما همچنان نمونه‌هایی بعدی از این شور و هیجان توده‌ای وجود دارند - مثل هراس سرخی که پس از جنگ جهانی اول فراگیر شد و مک‌کارتیسم دهه ۱۹۵۰ - که به نظر می‌رسد مویذ نتیجه‌گیری توکویل باشند.

دموکراسی در آمریکا الکسی دو توکویل

در بررسی پیاده کردن اندیشه در ایالات متحده است که به روشنی حس می‌کنیم تا چه حدی قدرت اکثریت از تمام قدرت‌هایی که در اروپا با آن‌ها آشنا هستیم فراتر می‌رود. اندیشه قدرتی نامرئی و لطیف است که تمام تلاش‌های استبداد را به سخره می‌گیرد. در حال حاضر مطلقه‌ترین پادشاهی‌ها در اروپا نمی‌توانند مانع از نشر و گردش مخفیانه بعضی از خصمانه‌ترین عقاید نسبت به حاکمیت‌شان در قلمروهای‌شان و حتی در دادگاه‌های‌شان شوند.

در آمریکا وضع چنین نیست؛ تا وقتی که اکثریت هنوز تصمیم‌شان را نگرفته باشند بحث ادامه پیدا می‌کند ولی به محض این که تصمیم به صراحت و به شکل لغوناپذیری اعلام شود، همگان سکوت می‌کنند و موافقان و مخالفان راهکار مزبور در توافق بر صلاحیت و درستی آن، توافق می‌کنند. دلیل این امر کاملاً روشن است: هیچ پادشاهی چنان قدرت مطلقه‌ای ندارد که همه قدرت‌های جامعه را در دست خود بگیرد و همه مخالفان را مسخر کند، چون اکثریتی قادر به انجام این کار است که هم حق وضع قانون و هم حق اجرای آن را دارد.

اختیار و حاکمیت یک پادشاه جسمانی است و اعمال مردمان را بدون مقهور کردن اراده آنان کنترل می‌کند. اما اکثریت قدرتی دارد که جسمانی و در عین حال اخلاقی است، که به همان اندازه که بر اساس اراده رفتار می‌کند، بر اساس اعمال نیز رفتار می‌کند و نه تنها هر ادعا و رقابتی بلکه همه جنجال‌ها را نیز سرکوب می‌کند.

من هیچ کشوری را نمی‌شناسم که در آن استقلال ذهن و فکر و آزادی بحث و گفت‌وگوی واقعی این اندازه کم باشد. در هر کشور مشروطه‌ای در اروپا، هر نوع از نظریه دینی و سیاسی را می‌توان به آسانی تبلیغ و منتشر کرد؛ چون هیچ کشوری در اروپا نیست که مقهور یک حاکمیت و اتوریته واحد باشد که انسانی را - که در راه حقیقت صدای اش را بلند می‌کند - در برابر عواقب بی‌باکی‌اش حفاظت نکند. اگر آن‌قدر بداقبال باشد که در ظل دولتی مطلق‌گرا زندگی کرده باشد، مردم خیلی اوقات جانب او را می‌گیرند؛ اگر در کشوری آزاد ساکن باشد می‌تواند در صورت لزوم پشت تخت پادشاهی پناه بگیرد: بخش اشرافی جامعه در بعضی کشورها، و دموکراسی در کشورهای دیگر، از او پشتیبانی می‌کند. اما در ملتی که در آن نهادهای دموکراتیک وجود داشته باشند - که بسان نهادهای ایالات متحده سازمان‌یافته باشند - تنها یک حاکمیت و اقتدار وجود دارد؛ یک عنصر قدرت و موفقیت، و هیچ چیزی ورای آن وجود ندارد.

در آمریکا، اکثریت موانعی مهیب را حول آزادی عقیده برمی‌کشد: در درون این موانع و حصارها نویسنده می‌تواند هر چه می‌خواهد بنویسد ولی وای به حال او اگر از این حدود بیرون برود. نه این که در خطر تکفیر و مجازاتی هولناک باشد، ولی حفاظ و حصاری در برابر بدگویی و تعقیب و آزار نخواهد داشت؛ دفتر حرفه سیاسی او برای همیشه بسته می‌شود، چون به تنها اتوریته و حاکمیتی که می‌تواند آن را بگشاید تعرض و اسائه ادب کرده است. هر نوع غرامت، حتی از شهرت و محبوبیت، از او دریغ می‌شود. او پیش از انتشار عقایدش، تصور می‌کرد که دیگران با او در این عقاید شریک هستند ولی دیری نمی‌پاید که به محض اعلام آن‌ها، مخالفان‌اش با صدای بلند او را شماتت می‌کنند و آن‌ها که هم‌چون او فکر می‌کنند، بدون این که شهامت بلند کردن صدای‌شان را داشته باشند، در سکوت او را ترک می‌کنند. او مغلوب تقلای روزانه‌ای که باید بکند، یکسره تسلیم می‌شود و به سکوت فرو می‌رود؛ گویی بابت بیان حقیقت احساس ندامت داشته باشد.

غل و زنجیر و درخیمان ابزارهای خشنی بودند که پیش‌تر استبداد به کار می‌گرفت ولی تمدن عصر ما خود استبداد را به کمال رسانده است؛ هر چند گویی هیچ درسی نگرفته است. پادشاهان ظلم و ستم را به نوعی مادی و ملموس کرده بودند: جمهوری‌های دموکراتیک زمان حاضر آن را به امری یکسره ذهنی بدل کرده‌اند، بسان اراده‌ای که قرار است آمرانه تحمیل شود. در ظل نفوذ مطلقه یک انسان، به تن هجوم برده می‌شد تا جان مقهور شود؛ ولی جان از ضرباتی که به آن وارد می‌شد می‌گریخت و مغرورانه

و با فخامت سر بلند می کرد. مسیری که استبداد در جمهوری های دموکراتیک در پیش گرفته است این گونه نیست؛ در این جا تن را رها می کنند و جان را به بردگی می کشند. ارباب دیگر نمی گوید: «باید مانند من فکر کنید و گرنه می میرید» بلکه می گوید: «آزادید که خلاف من فکر کنید و جان، مال و همه تعلقات تان را داشته باشید؛ ولی از این پس در میان مردم خود بیگانه خواهید بود.»

در این فراز دوم، تو کوئل بر میزان ریشه دار بودن دموکراسی آمریکایی در آزادی سیاسی ای که نخستین ساکنان با خود از بریتانیا آورده بودند تاکید می کند؛ کشوری با سنت قوی تری از آزادی به نسبت وطن خود او فرانسه. کاملاً درست نیست که همه مهاجران اولیه «به یک زبان تکلم می کردند». عده زیادی به آلمانی، هلندی، ولزی یا اسکاتلندی سخن می گفتند. اما این ها به سرعت زبان انگلیسی را اختیار کردند و او درست می گوید که داشتن یک زبان واحد منبعی حیاتی برای هم بستگی ملی است (و این نکته را امروزه خیلی اوقات کسانی که منکر این هستند که «دیگ جو شان» هیچ وقت جواب داده باشد و حتی آن را به مثابه یک آرمان رد می کنند، از یاد می برند).

دانشوران بعدی از تو کوئل به خاطر اغراق در میزان واقعی بودن «نوکیسگی» در آمریکای قرن نوزدهم انتقاد کرده اند؛ اما در حقیقت تحرک و جابجایی اجتماعی گسترده بود و آن برابری نسبی وضعیت اقتصادی و اجتماعی که به همراه خود آورد نیرویی بود که دموکراسی سیاسی را نیز میسر می کرد.

مهاجرانی که در دوره های مختلف آمدند تا قلمرویی را که اکنون در اختیار اتحادیه آمریکایی است اشغال کنند، از بسیاری جهات با هم تفاوت داشتند؛ هدف شان یکسان نبود و بر حسب اصول مختلفی بر خود حکومت می کردند. اما این مردم خصلت های مشترکی هم داشتند و همه آن ها در وضعیتی قیاس پذیر بودند. شاید پیوند زبان قوی ترین و دوام پذیرترین پیوندی است که می تواند نوع بشر را متحد کند. همه مهاجران به زبانی واحد سخن می گفتند؛ همگی از تبار مردمی واحد بودند. آن ها که در کشوری متولد شده بودند که قرن ها به خاطر مبارزات جناحی نا آرام بود و همه احزاب در آن مجبور بوده اند که در ظل حمایت قانون قرار بگیرند، آموزش سیاسی شان در این مکتب زمخت و گستاخ به کمال رسیده بود؛ و این ها با مفاهیم حقوق و اصول آزادی راستین آشناتر

بودند تا بخش بزرگی از اروپاییان معاصر. در دوره مهاجران نخستین، نظام شهری - که پدر پرثمر نهادهای آزاد بود - عمیقاً ریشه در عادت‌های انگلیسی داشت و به همراه آن دکترین حاکمیت مردم وجود داشت ...

نکته دیگری که بعداً فرصت بازگشت به آن خواهیم داشت، نه تنها برای انگلیسی‌ها صادق است بلکه ... برای همه اروپاییانی نیز صادق است که به توالی در جهان جدید خود را مستقر کردند. همه این مستعمرات اروپایی واجد عناصر بودند، اگر نگوییم توسعه یک دموکراسی کامل را داشتند. این نتیجه دو سبب داشت. می‌توان به طور کلی گفت که هنگام ترک کشور مادری، به طور کلی هیچ کدام از مهاجران تصویری از برتری یکی بر دیگری نداشتند. مردمان شاد و قدرت‌مند به تبعید نمی‌روند و هیچ ضمانتی مطمئن‌تر از فقر و مصیبت برای برابری میان مردمان نیست. اما در چندین موقعیت پیش آمد که افرادی صاحب‌رتبه به خاطر نزاع‌های سیاسی و دینی به آمریکا رانده شدند. قوانینی ایجاد شد که سلسله مراتب و درجاتی را مقرر کند ولی دیری نپایید که معلوم شد خاک آمریکا با اشرافی‌گری صاحب قلمرو و زمین مخالف است.

برای زیر کشت بردن آن سرزمین سرکش، تلاش و تقلای دائمی و علاقه‌مندانه خود صاحب آن ضروری بود؛ و موقعی که زمین آماده می‌شد، محصولی که به دست می‌آمد برای ثروت‌مند کردن صاحب آن و زارع آن در آن واحد کافی نبود. در نتیجه زمین به طور طبیعی به قسمت‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شد که خود صاحب‌اش در آن دست به کشت و زرع برای خود می‌زد. زمین مبنای یک اشرافی‌گری است که به زمینی که از آن حمایت می‌کند می‌چسبد؛ چون اشرافی‌گری فقط به خاطر صرف داشتن موهبت یا نسب‌بردن حاصل نشده است بلکه از طریق ملکی که [ساکنان] در آن ساکن هستند و نسل به نسل به آن‌ها رسیده است، شکل می‌گیرد. یک ملت می‌تواند ثروت‌هایی عظیم و مذلت‌هایی شدید را ارائه کند؛ ولی اگر این ثروت‌ها از جنس زمین نباشند هیچ اشرافی‌گری واقعی وجود نخواهد داشت، بلکه صرفاً طبقه‌ای از ثروت‌مندان و فقرا خواهیم داشت ...

مقصودم این نیست که افراد ثروت‌مند در ایالات متحده نداریم؛ در واقع من هیچ کشوری را نمی‌شناسم که در آن عشق به پول چنین سخت در دل مردم جا گرفته باشد و چنین نفرت عمیقی نسبت به نظریه برابری دائمی اموال ابراز شود. اما ثروت با سرعتی باورنکردنی در گردش است و تجربه نشان می‌دهد که به ندرت می‌توان دو نسل پیاپی را یافت که از آن بهره‌مندی کامل داشته باشند ...

وضعیت اجتماعی آمریکایی‌ها فوق‌العاده دموکراتیک است؛ این خصلت در همان

زمان پایه گذاری مستعمرات بود و هنوز هم با قدرت بیش تری در روزگار حاضر همان خصلت را دارا است ... در نتیجه، آمریکا در وضع اجتماعی اش پدیده‌ای فوق‌العاده را نشان می‌دهد. در آنجا مردم از حیث ثروت و عقلانیت برابری بیش تری دارند یا به عبارت دیگر در قدرت، برابرتر از هر کشور دیگری در جهان یا هر عصر دیگری هستند که تاریخ یادش را زنده نگه داشته است.

پیامدهای سیاسی چنین وضعیت اجتماعی‌ای به سادگی قابل استنتاج است. محال است که باور کنیم برابری در نهایت راهش را در جهان سیاسی، مثل هر جای دیگری، پیدا نخواهد کرد. تصور این که آدمیان همیشه در یک مقوله واحد نابرابر باقی بمانند ولی در جنبه‌های دیگر برابر باشند، غیرممکن است؛ در نهایت همگی باید در همه زمینه‌ها برابر شوند ...

در این فراز توکویل به توجه به یکی از چشمگیرترین خصلت‌های مردم آمریکا دعوت می‌کند؛ ظرفیت فوق‌العاده آن‌ها برای ایجاد انجمن‌های داوطلبانه برای تحقق اهداف جمعی‌شان، به جای این که همه چیز را به عهده «مسئولان» بگذارند. اعتقاد جفرسون به این که «دولت وقتی خوب است که کم‌ترین دولتمداری را بکند» و عهد رئیس جمهور رونالد ریگان در دوره‌های بعد که «بار دولت را از پشت‌های ما بردارد» در بسیاری از جامعه‌ها، که در آن‌ها نهادهای رسمی سیاسی بر همه مجاری عمل اجتماعی تسلط دارند، عجیب به نظر می‌رسد. در ایالات متحده این عجیب به نظر نمی‌رسد. دیدگاه آمریکایی یک فردگرایی بنیادین و بی‌رحم را نمایندگی نمی‌کند که لاف بزند «هر کسی تدبیر کار خودش را بکند و بگذارد شیطان عقب‌ترین‌ها را صید کند». این خصوصیت در عوض ریشه در سنتی دارد که در آن دولت تنها یا حتی مهم‌ترین ابزار عمل اجتماعی نیست.

در هیچ کشوری از جهان، از اصل گردهمایی و ایجاد انجمن به این موفقیت استفاده نشده است یا برای مقاصدی به این تنوع به کار بسته نشده است که در آمریکا. در کنار انجمن‌های دائمی، که بنا به قانون تشکیل می‌شوند، زیر نام شهرستان‌ها، شهرها و بخش‌ها شمار زیادی از بقیه انجمن‌ها با عاملیت افراد خصوصی شکل می‌گیرند و اداره می‌شوند.

به شهروند ایالات متحده از نوباوگی یاد داده می‌شود که برای مقاومت در برابر

پلیدی‌ها و دشواری‌های زندگی بر کوشش و تقلاي خود تکیه کند؛ او به مسئولان اجتماعی به چشم بی‌اعتمادی و اضطراب می‌نگرد و تنها وقتی طلب کمک می‌کند که خودش نتواند کاری را انجام دهد. این عادت را می‌توان حتی در مدارس دنبال کرد که در آن‌ها کودکان عادت دارند به مقرراتی تن بدهند که خودشان وضع کرده‌اند و بدرفتاری‌هایی را که خودشان تعریف کرده‌اند مجازات کنند. همین روحیه در هر عمل زندگی اجتماعی دیگری جاری است. اگر در خیابانی توقف و انسدادی رخ دهد و حرکت وسایل نقلیه به مانع بخورد، همسایگان بلافاصله جمعی مشورتی تشکیل می‌دهند و این شواری هم‌زمان و خودجوش منجر به قدرتی اجرایی می‌شود که پیش از این که کسی به فکر توسل به مسئول از پیش موجودی بیفتد که از فردی که مستقیماً درگیر ماجراست بالاتر است، زحمت را مرتفع می‌کند. اگر پای تفریح و لذتی عمومی در میان باشد، انجمنی شکل می‌گیرد تا شکوه و ترتیبی بیش‌تر به تفریح بدهند. انجمن‌هایی شکل می‌گیرند تا با رذیلت‌هایی که انحصاراً اخلاقی هستند مقابله کنند تا رذیلت زیاد روی را کاهش دهند. در ایالات متحده، انجمن‌هایی تشکیل می‌شوند تا مروج امنیت عمومی، تجارت، صنعت، اخلاق و دین باشند. هیچ هدف و مقصودی نیست که اراده انسانی از طریق تلفیق قدرت افراد متحد در جامعه، از نیل به آن دلسرد و نومید شود ...

نمی‌توان انکار کرد که آزادی بی‌قید انجمن‌ها برای مقاصد سیاسی مزیتی است که زمان زیادی می‌برد تا مردم بیاموزند چطور آن را اعمال کنند. اگر ملت را به هرچ و مرج نکشاند، برای همیشه احتمال آن مصیبت را زیاد می‌کند. اما از یک جهت این آزادی خطرناک، امنیتی در برابر خطراتی از نوعی دیگر ارائه می‌کند؛ در کشورهایی که انجمن‌ها آزاد هستند خبری از انجمن‌های مخفی نیست. در آمریکا جناح‌ها وجود دارند ولی توطئه‌ای نیست.

طبیعی‌ترین موهبت آدمی، در کنار داشتن حق کار و عمل کردن برای خود، این است که کوشش و تقلاي خود را با کوشش هم‌نوعان خود ترکیب کند و با آن‌ها تشریک مساعی داشته باشد. در نتیجه، حق انجمن داشتن به نظر من در ماهیت خود به اندازه حق داشتن آزادی شخصی، امری سلب‌ناپذیر است.

چنان که این فراز چهارم می‌گوید، هرچند تو کویل مبهوت اهمیت انجمن‌های داوطلبانه در نظم‌دادن به جامعه آمریکایی شده بود، کمبودی در فعالیت سیاسی نمی‌دید. در واقع او سیاست‌ورزی را در آمریکا گسترده و فراگیر می‌دید تا حدی که تقریباً سیاست تنها موضوع گفت‌وگوها بود. او می‌گوید که بدون آن، آمریکایی‌ها در

زندگی‌های‌شان «حفره‌ای عظیم می‌دیدند». مطمئناً این همیشه منجر به دولت خوب نمی‌شود. توکویل می‌نویسد: «آزادی دموکراتیک به ندرت پروژه‌های خود را با مهارت استبداد چیره‌دست به اتمام می‌رساند» اما «یک فعالیت فراگیر و بی‌قرار، یک نیروی پرفوران، انرژی‌ای» ایجاد می‌کند «که هر چقدر هم که شرایط نامطلوب باشند، نتیجه‌ای حیرت‌آور تولید می‌کند».

... غیرممکن نیست که آزادی حیرت‌آوری را که آمریکاییان از آن برخوردارند تصور کنیم؛ می‌توان تصویری هم داشت از برابری شدیدشان، اما برای فهمیدن فعالیتی سیاسی که در ایالات متحده فراگیر است، باید آن را دید. به محض این‌که پا به خاک آمریکا می‌گذارید نوعی تلاطم شما را حیران می‌کند؛ خروشی سرآسیمه از هر سویی می‌شنوید و هزاران صدای هم‌زمان خواستار رضایت از خواسته‌های اجتماعی‌شان می‌شوند.

در اطراف شما همه چیز در حرکت است؛ این‌جا مردم یک محله از شهر جمع می‌شوند که برای ساختن کلیسایی تصمیم بگیرند؛ آن‌جا انتخاب نماینده‌ای در جریان است؛ کمی آن‌سوتر، هیئت نمایندگان منطقه‌ای به شهر فرستاده می‌شود تا درباره بهبودهایی محلی مشورت کنند؛ در جایی دیگر کارگران روستایی شخم‌زدن‌شان را متوقف می‌کنند تا درباره پروژه یک جاده یا مدرسه‌ای عمومی مشورت کنند. جلساتی فقط به منظور مذمت عملکرد دولت تشکیل می‌شوند؛ در انجمن‌های دیگر، شهروندان به مسئولان وقت به عنوان پداران کشورشان درود می‌فرستند. انجمن‌هایی تشکیل می‌شوند که باده‌گساری را علت اصلی تمام آفات کشور می‌دانند و با جدیت خود را ملتزم می‌کنند که الگو و سرمشقی برای میانه‌روی در می‌گساری شوند. ناآرامی سیاسی عظیم نهادهای تقنینی آمریکایی، که تنها موردی است که توجه خارجی‌ان را جلب می‌کند، تنها یک مقطع یا نوعی از استمرار جنبشی همگانی است که ریشه در پایین‌ترین طبقات مردم دارد و به همه سطوح و ترازهای جامعه تسری پیدا می‌کند. برای پی‌جویی شادی و رضایت محال است بشود بیش از این تلاش کرد.

دغدغه سیاست داشتن جایگاهی برجسته در مشغله‌های یک شهروند در ایالات متحده دارد و تقریباً تنها لذتی که یک آمریکایی می‌شناسد، مشارکت در دولت است و بحث درباره راهکارهای آن. این احساس در پیش‌پاافتاده‌ترین عادت‌های زندگی نیز جریان دارد؛ حتی زنان به کرات در جلسات عمومی شرکت می‌کنند و به نطق‌های پر سر و صدای سیاسی به عنوان تفریحی در کنار کار خانگی‌شان نگاه می‌کنند. باشگاه‌های بحث و گفت‌وگو، تا حدودی، جایگزینی برای تفریحات نمایشی هستند؛ یک آمریکایی

نمی‌تواند محاوره کند ولی می‌تواند بحث کند و سخن او تبدیل به یک تز می‌شود. او با شما طوری سخن می‌گوید که انگار دارد در جلسه‌ای سخنرانی می‌کند و اگر پیش بیاید که در بحث گرم شود، فردی را که با او گفت‌وگو می‌کند «آقا» خواهد نامید.



کاریکاتوری از الکسی دو تو کویل، اثر نقاش و طنزپرداز بزرگ فرانسوی «اونوره دومیه»

در بعضی از کشورها به نظر می‌رسد ساکنان‌شان رغبتی ندارند که از مواهبی سیاسی که قانون به آن‌ها می‌دهد بهره‌مند شوند، به نظر می‌رسد که برای وقت‌شان چنان ارزش زیادی قائل هستند که آن را صرف منافع جامعه نمی‌کنند و با خودخواهی تنگ‌نظرانه‌ای دهان‌شان را می‌بندند و در چهار حصار پست و نزدیک‌ترین بوته فرو می‌روند. ولی اگر یک آمریکایی محکوم به محدود کردن فعالیت‌اش به امورات خودش شود، نیمی از هستی او را از او ربوده‌اند؛ احساس حفره‌ای عظیم در زندگی‌ای که به ورزیدن آن خو گرفته است می‌کند و حس بیچارگی‌اش تحمل‌ناپذیر خواهد بود. متقاعد شده‌ام که اگر وقتی استبداد در آمریکا پا بگیرد، مغلوب کردن عادت‌هایی که آزادی شکل داده است از تسخیر کردن عشق به خود آزادی دشوارتر خواهد بود.

ناآرامی بی‌وقفه‌ای که دولت دموکراتیک وارد دنیای سیاسی کرده است بر همه آمیزش‌های اجتماعی اثر می‌گذارد. مطمئن نیستم که در مجموع، این عظیم‌ترین مزیت دموکراسی باشد و میل کم‌تری دارم که آن را بابت کاری که می‌کند بستایم تا بابت آنچه که سلسله‌جنبان انجام آن می‌شود. چون و چرایی نیست که مردم اغلب امورات عمومی را بد انجام می‌دهند؛ ولی محال است که سطوح فرودست‌تر در امور عمومی مشارکتی بکنند و دایره افکارشان را گسترش ندهند و روزمرگی عادی اندیشه‌شان را متوقف کنند. فروتن‌ترین فردی که در حکومت جامعه مشارکت می‌کند میزان خاصی از احترام به نفس پیدا می‌کند؛ و وقتی که اختیارات پیدا می‌کند خدمات فکر و اندیشه روشن‌فکرتر از خودش در اختیارش خواهد بود. جمع بزرگی از متقاضیان برای جلب نظرش سراغ او می‌روند و به هزار راه می‌کوشند او را فریب دهند اما در واقع باعث روشن‌تر شدن فکر او می‌شوند. او در تعهداتی سیاسی که خودش مبدع‌شان نبوده شرکت می‌کند، ولی طعم تعهداتی از آن نوع را می‌چشد. هر روز بهبودهای تازه‌ای در تدبیر اموال عمومی به او گوشزد می‌شود و این به او میل بهبود آن ملکی را می‌دهد که از آن خودش است. او شاید نه شادتر و نه بهتر از کسانی است که پیش از او آمده‌اند ولی آگاهی بیش‌تر و فعالیت بیش‌تری دارد. شکی ندارم که نهادهای دموکراتیک ایالات متحده در پیوند با شکل‌گیری فیزیکی کشور، سبب (نه سبب مستقیم، چنان‌که خیلی اوقات ادعا می‌شود، بلکه سبب غیرمستقیم) فعالیت شگفت‌انگیز تجاری ساکنان است. این را قوانین ایجاد نکرده است بلکه مردم می‌آموزند چطور از طریق تجربه‌ای که از قانون‌گذاری حاصل کرده‌اند، ترویج دهند.

وقتی مخالفان دموکراسی ادعا می‌کنند که یک نفر کاری را که تعهد می‌کند بهتر از دولت همگان انجام می‌دهد، به نظرم می‌رسد که درست می‌گویند. دولت یک فرد - با

فرض برابری دانش از هر سو - سازوارتر، ماندگارتر، یک‌دست‌تر و دقیق‌تر در جزئیات است تا دولت خیلی از مردم، و افرادی را که به خدمت می‌گیرد با تبعیض بیش‌تری انتخاب می‌کند. اگر هر کسی این را انکار کند هرگز هیچ دولت دموکراتیکی را ندیده است یا فقط بر اساس شواهدی جزئی قضاوت کرده است. درست است که حتی وقتی شرایط محلی و تمایلات مردم به نهادهای دموکراتیک اجازه وجود بدهند یک نظام مرتب و روش‌مند از دولت را نمایش نمی‌دهند. آزادی دموکراتیک از محقق کردن همه پروژه‌های‌اش با مهارت چیره‌دستانه استبداد بسیار دور است. چنین دولتی مکرر این‌ها را پیش از این‌که به ثمر برسند رها می‌کند یا وقتی که پیامدها خطرناک باشد آن‌ها را به مخاطره می‌اندازد؛ ولی در نهایت بیش از هر دولت مطلقه‌ای تولید می‌کند - اگر شمار کم‌تری از کارها را بهتر انجام می‌دهد، کارهای بسیار پرشمارتری را انجام می‌دهد. تحت نفوذ آن، شکوه و عظمت در چیزی نیست که مدیریت عمومی انجام می‌دهد، بلکه در چیزی است که بدون آن یا خارج از آن انجام می‌شود. دموکراسی، ماهرترین دولت را به مردم نمی‌دهد، بلکه آن چیزی را تولید می‌کند که تواناترین دولت‌ها خیلی اوقات از ایجادشان ناتوان‌اند؛ مثلاً فعالیتی فراگیر و بی‌قرار، نیرویی پرفوران و انرژی‌ای که از آن جدایی‌ناپذیر است؛ و هر چقدر هم که شرایط نامطلوب باشند نتیجه‌ای حیرت‌آور تولید می‌کند. این‌ها مزیت‌های راستین دموکراسی هستند.

